



خدا در دیدگاه علی (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1385 عنوان و نام پدیدآور: خدا در دیدگاه علی (علیه السلام) / استاد حسین انصاریان مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان 1385. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خدا - علی (ع)

پیش سخن

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی ها محفوظ می دارد و موجب سعادت دو جهان و سرافرازی و سربلندی در امتحانات الهی می شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامه عمل به دستورات بلند ربانی می باشد.

در این خصوص، دست یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آنها در حیات انسانی بسیار ضروری احساس می شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان در راستای اهداف عالی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانه دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار (علیهم السلام) را بی نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل الله (علیهم السلام) و سیراب گشتن از این چشمه پر فیض باز نموده است.



امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

بسمه تعالی

وعده داده بودم در رابطه با پاکی همه جانبه ای که برای هر انسانی تحصیلش میسر است مصداقی را بیان کنم .

این مصداق که هم در قرآن کریم با نشانه هایی که آیات بیان می کند و هم در روایات و هم در گفتار اهل دل ، اهل حال ، اهل دانش و اهل بینش مطرح است ، وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) است .

امام (علیه السلام) نسبت به خدا ، انسان و دنیا از اندیشه و نظر پاک برخوردار بود . در مرحله قلب و نیت قلب از پاکی برخوردار بود . در عمل و کردار و در اخلاق و حالات هم دریای بی ساحلی از پاکی و طهارت بود . طوفان بلاها و خطرها و تنگناها و مصائب سنگین در نظر پاک او نسبت به حق ، نسبت به انسان و نسبت به دنیا در اخلاق و عمل او اثر منفی نگذاشت و راهی برای ایجاد انحراف در هیچ کدام از نواحی وجود مبارک او پیدا نکرد .

خدا در دیدگاه علی (علیه السلام)

فعل حضرت حق



درباره وجود مقدس حضرت حقّ البته در جهت فعل حقّ که شیاطین بیشترین انحراف را در طول تاریخ در اندیشه ها ایجاد کردند وجود مقدس او این نظر را داشت ، (در حالی که خودش گرفتار انواع حوادث و بلاها و مشقّت ها بود ببینید چه نظر پاکی نسبت به فعل حقّ داشت :

ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ

خدا را این گونه دید و درست دید ، نظری که درباره خدا و فعل خدا داشت ، صحیح ترین و پاک ترین نظر بود ، چون قرآن مجید اعلام کرد غیر از مخلصین هر کس درباره خدا نظر بدهد و حرف بزند نظر کاملی نیست و سخن جامعی نیست ، اما صریحاً قرآن کریم نظر مخلصین را در رابطه با پروردگار امضا کرد .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید : او وجود مبارکی است که نسبت به بندگانش کمترین ستمی روا نمی دارد ، نه در دنیا و نه در آخرت ، کمبودها ، نقص ها و عیب ها هم در هر شکلی که در زندگی مردم رخ نشان می دهد کارخانه تولیدش را خود مردم می دانند .

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا...)

خداوند متعال به کمترین چیزی به بندگانش ستم روا نمی دارد ، این مردم هستند که خودشان زمینه ستمکاری بر خودشان را فراهم می کنند .

خیلی حرف زیبایی است ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتقادش این است که عیب های زندگی ، نقص های زندگی ، کمبودهای زندگی ، مشکلات زندگی و دردهای زندگی را



مجموعتان با عادل شدن معالجه کنید ، و الا تا در جامعه ستم هست طبقات ستم هم خواهد بود ، آثار ستم هم خواهد بود .

رهایی از طبقات ستم به این است که همه تصمیم بگیرند آدم های پاکی بشوند ، انسان های عادل بشوند ، انسان های با انصافی بشوند .

نهایتاً حرف اسلام این است که کلید حل مشکلات متخلق شدن همه ، به اخلاق پروردگار است . اگر یک نفر ستمکار هم بین مردم باشد باز کشتی حیات عیب پیدا خواهد کرد ، و خیمه حیات دچار تنگنا خواهد شد . در قیامت هم همین طور ، با این که **مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ** است قدرت واحد و تمام مهار قیامت به تنهایی به دست اوست .

در قرآن مجید می فرماید : به اندازه رشته نازک

وسط هسته خرما که به زحمت هم به چشم می آید ، یا در آیات دیگر می فرماید : به اندازه سوراخ ریز میان هسته خرما به احدی ستم روا نخواهم داشت .

این طور نیست که در بازار قیامت بگویم این طرفم فرعون است ، این نمرود است ، این شمر است ، این یزید است و با این اوضاعی که در دنیا داشتند بیش از حد جرمشان توی سرشان بزنم ، نه ، جریمه به اندازه جرم است ، خداوند ستم نمی کند .

منفعت این دیدگاه

یک منفعت این نظر پاک این است که هیچ گاه انسان گلایه مند و شاکی از وجود مقدس او نمی شود . وقتی که آنجا را در اوج عدالت ببیند و ستمکاری و مولدش را انحراف فکری و روحی خود انسان بداند ، تمام درهای گلایه و شکایت از پروردگار عالم به روی ذهن



بسته می شود ، آن وقت رابطه آدم با پروردگار عاشقانه می شود ، بی رغبتی به حق در دل پیدا نمی شود ، کسالت از حق در باطن پدیدار نمی شود و خستگی از حق برای انسان نمی آید . بلکه انسان در این سیر فکری پاک روز به روز بر عشق و ایمان و ارتباط و عبادت و حرکتش به جانب مقام قرب اضافه می شود . این پاکی و عشق تا جایی می رسد که نوشته اند : روز عاشورا هر چه بر ابا عبد الله (علیه السلام) می گذشت برافروختگی چهره او بیشتر می شد ، و زمانی که شمر تیزی خنجرش را می خواست به گلوی حضرت بکشد سید الشهداء (علیه السلام) لبخند

زد ، این لبخند خیلی معنی داشت ، معنایش هم این بود که تمام وجودم از محبوبم در اوج رضایت قرار دارد و آنچه می گذرد مربوط به انحراف انسان است نه تقدیر و عمل پروردگار . این نظر وجود مبارکشان به پروردگار در جهت فعل پروردگار است .

احکام حضرت حق

و اما درباره احکام پروردگار

عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ

پروردگار عالم در فرمان دادن به بندگانش فقط و فقط عدل را رعایت می کند .

وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ

و تمام حیات بشر را در سیطره عدلش اداره می کند ، و ستم ها مربوط به خودشان است .

انسان از دیدگاه علی (علیه السلام)



انسان از دیدگاه علی (علیه السلام)

و اما نظرشان در رابطه با انسان ، خیلی نظر شگفت انگیزی است .

یک گروهی در زمان خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اوج هواپرستی و خودپرستی و جهالت که خطرناکترین بیماری ها و کاملاً بر ضد خدا قرار گرفتن است چنان با شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درگیر شدند که نهایتاً حکم کفر بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) جاری کردند .

شما مطلبی را فقط می شنوید ، باید به گذشته برگردید و خود را در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار بدهید و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را امیرالمؤمنین ببینید ، هم از دید پروردگار هم از دید پیغمبر ، حداقل سیصد آیه در قرآن است که اهل تسنن هم نقل کرده اند ، می گویند مصداق اکمل این سیصد آیه در امت ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است .

پیغمبر را شما ببینید و با چشم پیغمبر ، علی را نگاه کنید ، من فقط یک نظر پیغمبر را می گویم که : شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب ینابیع الموده خود نقل می کند که روی منبر پیغمبر به مردم فرمود : واقعاً هر کسی که دلش می خواهد آدم را با علمش ببیند ، نوح را با عزمش ببیند ، ابراهیم را با حلمش ببیند ، موسی را با هیبتش ببیند ، و عیسی را با زهدش ببیند اشاره کردند :

فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ

ابنِ أَبِي طَالِبٍ



این یک نفر به تنهایی همه انبیا است ، آن وقت این هواپرستان خودپرست جاهل ، در دل جامعه اسلامی که خودشان را هم به مردم باورانده بودند که ما آدم های درستی هستیم اعلام کردند که : علی کافر است و جنگ با او و کشتنش واجب است و شرش را باید از سر جامعه کم کرد .

از گنهکار ناامید نباشید

در چنین موقعیتی نظر ایشان راجع به انسان چه بود ؟ وقتی که به او می گفتند با این گروه هواپرست و خودپرست جاهل که شما را تا پستی کفر به باور مردم دادند چه باید کرد ؟ شما بودید چه نظری داشتید ؟ آنقدر برای انسان احترام قائل بود که درباره این گروه وقتی که از او می پرسیدند چکار باید کرد ؟ می فرمود : از گنهکار ناامید نباشید ، کریمانه با او برخورد بکنید ، معالجه اش بکنید . می فرمود : انسان های خوب که خوبند ، انسان های پاک که پاکند ، ما در کنار آنها کاری و زحمتی نداریم ، یک کاروان پاکی هستند که به جانب لقاء خدا حرکت می کنند ، باید به داد اینها رسید ، باید دل برای اینها سوزانید ، باید برای اینها گریه کرد و باید برای آنها طیبانه اقدام کرد . و اصرار داشت ناامید نباشید .

حرمت انسان

برای حریم انسان ، جان انسان ، وجود انسان آنقدر احترام قائل بود که می گفت : دشمن ترین دشمنان من بیمارند ، باید علاجشان کرد . علاج .

او غیر حکومت هایی بود که اگر یک نفر بر اثر درد بگوید : بالای چشمتان ابروست ، مأمور در خانه اش بیایند و دعوتنامه بفرستند و او را به انواع مراکز اطلاعاتی بکشند و رُش را دریاورند و پدرش را جلوی چشمش بیاورند و به خاک سیاه بنشانند .



او می گفت : اولاً اینها انسان هستند و بعد هم عارضه بیماری به آنها خورده ، باید معالجه شان کرد ، ناامید هم نباشید

یک روزی روی منبر کوفه در ایام حکومت و قدرتش سخنانی می کرد ، آنقدر مردم تحت تأثیر سخنانی بودند که مات زده نگاهش می کردند ، یکی از همین گروه از وسط جمعیت بلند شد و گفت : پسر ابوطالب ! خدا ریشه ات را بکند که چقدر خوش زبانی ! تا چهل پنجاه نفر قصد حرکت کردند ، امام از روی منبر فرمود : با شما بود ؟ ! گفتند : نه . فرمود : به چه کسی گفت خدا ریشه ات را بکند ؟ گفتند : به شما . فرمود : حق درگیری بر عهده من است ، من باید با او درگیر بشوم ، من هنوز سخنانی ام تمام نشده ، بگذارید بنشیند و گوش بدهد ، شاید هدایت بشود .

هدایت انسان ها

او نسبت به انسان ها فقط دغدغه هدایت داشت . به خدا قسم در سه جنگ جمل و صفین و نهروان تا جایی که در توان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود جنگ واقع نشود کوشید اما نشد و دشمن جنگ را به او تحمیل کرد .

نوشته اند در جنگ جمل بعد از این که حضرت پیروز شد به جای این که بگوید شهرها را چراغان بکنید ، نقل و شیرینی پخش بکنید و پرچم های رنگارنگ بزنید ، آمد وسط میدان جمل ، کنار کشته های دشمن ، عین مادر داغ دیده اشک ریخت و گفت : اینها دلم را سوزاندند ، و سوز دل من به این است که همه باید بهشت می رفتند ، اما خودشان راهشان را به سوی جهنم کج کردند .



کدام فرمانده نظامی برای کشته های دشمن

اشک ریخت ؟ ! سراغ دارید ؟ فرماندهان پیروز ، همیشه غرور نشان می دهند و مارش پیروزی می زنند و چراغانی می کنند ، درجه می گیرند ، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنقدر برای انسان دغدغه داشت که می آمد کنار کشته دشمن اشک می ریخت که چرا جهنم رفتید ؟ چه درسهایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پاکی به ما می دهد !

ما چه کرده ایم ؟

پدران ! مادران ! معلم ها ! اساتید دانشگاه ! حاکمان مملکت ! شما چه مقدار دغدغه انسان را دارید ؟ چه مقدار ؟ این همه سوز دل را چگونه باید معالجه کرد ؟ مشکلات را چگونه باید حل کرد ؟ ثروت مملکت را چگونه باید خرج کرد ؟ محبت ها ، چگونه باید خرج بشود ؟ معلم چگونه باید خود را خرج شاگرد بکند ؟ استاد دانشگاه چگونه باید خود را خرج کند ؟ دولت چگونه باید خود را خرج ملت کند ؟ شما یک مو از علی به تنتان هست ؟ شما به اندازه ای که او دغدغه انسان را داشت ، دارید ؟ او برای گمراه اشک می ریخت ، شما برای گمراه تا حالا چه کرده اید ؟ الآن هم که کشور ما یَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا است .

چقدر شما دغدغه دارید ؟ چقدر ناراحتید ؟ چقدر دختران ما از نظر روش و افکار و اخلاق تبدیل به دختران تلاویو و واشنگتن شده اند ؟ چقدر جوان های این مملکت فاسد و معتاد و دزد و جیب بر شدند ؟ شما چقدر دغدغه انسان را دارید ؟

محبت به شقی ترین مردم



شبی که زیر تیزی شمشیر زهر ابن ملجم داشت دست و پا می زد نزدیک نیمه شب بیست و یکم حسن و حسین و قمر بنی هاشم و محمد حنفیه را صدا زد ، گفت : عزیزان من ! یک نفر به من حمله کرده ، من امشب شهید می شوم ، فردا ننشینید بگویید علی را کشتند پس تا جایی که دلمان خنک بشود باید بکشیم ، یک نفر مرا

کشته است . بعد به حسن و حسینش گفت : حسن جان ! حسین جان ! اگر دلتان آمد قاتل مرا ببخشید ، اگر بنا شد قصاص بکنید ، در تاریکی محراب ، حسنم ! حسینم ! یک ضربت به من زده ، دوتا زده ، مبادا دوتا شمشیر به او بزنید ، اگر با آن یک ضربت کشته شد بدنش را دست مردم ندهید چون من می دانم مردم عصبانی هستند ، عادل هم نیستند ، چاقو و خنجر و چوب می آورند ، بدنش را ممکن است سوراخ سوراخ کنند ، چشمش را دریاورند ، خودتان جنازه قاتل مرا دفن کنید ، به دست مردم نیفتد .

چه کسی چنین دغدغه ای را نسبت به انسان دارد ؟ آن هم نسبت به اشقی الاشقیاء و قاتل خود .

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

این چه پاکی روح و فکری است که وقتی صبح نوزدهم او را روی گلیم می گذارند ، سر گلیم را بچه ها می گیرند می آورند داخل خانه ، بلافاصله نان و آب و شیر می آورند ، چشمش را باز می کند می گوید : حسن جان ! ابن ملجم هم مسافر است ، او هم روزه نیست ، صبحانه مرا به او بدهید بعد برای من صبحانه بیاورید . و برای این که قاتل را بیدار و آگاه



کند آفتاب که طلوع کرد به پسرهایش گفت : قاتل را بیاورید من او را بینم . ابن ملجم را آوردند . فرمود : بنشین کنار بستر من .

برای این که او را تحریک بکند و به خود بیاید ، با آن حال مظلومانه اش برگشت گفت : من برای تو بد امامی بودم ؟ ! عیبی داشتم ؟ !

سفارش به استاندار

در عهدنامه مالک اشتر نوشت : مالک ! کاری کن که در خیمه حیات از حداقل زندگی خوب تمام مردم برخوردار باشند ، چه این که مردم هم دین تو باشند یا هم دین تو نباشند ، برای تو فرقی نکند . یک وقت نگوئی چون اینها مؤمن هستند به اینها بیشتر برسم ، ولی اینها چون یهودی ، مسیحی یا زرتشتی اند از تدارکات کشور چیزی به آنها ندهم .

دنیا در دیدگاه علی (علیه السلام)

اما راجع به دنیا پاک ترین نظر را داشت

انّ الدنیا دارُ صدقٍ لمن صدّقها ، و دارُ عافیةٍ لمن فهمَ عنها و دارُ غنیٍّ لمن تزوّدَ منها و دارُ موعظَةٍ لمن اتّعظَ بها ، مسجِدُ أحبّاءِ الله و مُصلی ملائکةِ الله و مهبطُ وحیِ الله و متجرُ أولیاءِ الله کتسبوا فیها الرّحمه و ربّحوا فیها الجنه

شما در تمام مکتب ها بگردید اگر نمونه این نظر را راجع به دنیا دیدید ؟

نیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)



و اما نیت او ، کافی است که شما در کتاب های شیعه و سنی وزن نیت او را از زبان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بشنوید . این وزن نیت علی (علیه السلام) در پاکی در سن بیست و سه سالگی است :

ضَرْبُهُ عَلَى يَوْمِ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ

در پاکی نیت ، شما کافی است پاکی نیت او را در این آیه سوره بقره ببینید :

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...)

خدایا ! جانم را آن هم در سن بیست سالگی با تو معامله می کنم فقط محض خودت . من نه کاری به بهشت دارم و نه کاری به جهنم ، جانم را با شخص خودت معامله می کنم .

عمل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اما از نظر عمل : به به ! امام باقر (علیه السلام) می فرماید : یک روز در اتاق پدرم زین العابدین نشسته بودم ، داشتم عبادت پدرم را نگاه می کردم ، رکوعش را ، سجودش را ، حالش را ، بعد با صدای بلند شروع کردم گریه کردن . پدرم نمازش را که سلام داد و فرمود : باقرم ! چرا گریه می کنی ؟ گفتم : پدر از این سنگینی عبادتت دلم سوخت پدرم شروع کرد گریه کردن . به پدرم گفتم : من دلم برای شما سوخت گریه کردم ، شما برای چه گریه می کنی ؟ فرمود : عزیز دلم ! اگر زمان علی بودی و عبادت علی را می دیدی چه می گفتی ! این عبادت من عبادت است ؟ ! چه عبادتی .

یک شعر از یک سنی



حنفی مسلک بخوانم ، حنفی ها خیلی متعصب اند .

شیر خدا شاه ولایت علی

صیقلی شرک حنفی و جلی

روز احد چون صف هیجا گرفت

تیر مخالف به تنش جا گرفت

غنچه پیکان به گل او نهفت

صد گل محنت ز گل او شکفت

روی عبادت سوی محراب کرد

پشت به درد سر اصحاب کرد

بیست و سه سالش بود ، جراح به پیغمبر گفت : نود زخم خورده ، همه را بستم اما یک تیر به عصب استخوان پا فرو رفته تا می خواهم آن را دریاورم شدید ناله می زند ، من هم می دانم دردش خیلی است ، نمی گذارد آن را دریاورم ، چکار کنم ؟ پیغمبر فرمود : صبر کن وقت نماز بشود .

خنجر الماس چو بینداختند

چاک به تن چون گلش انداختند

گل گل خونش به مصلی چکید



گشت چو فارغ ز نماز آن بدید

این همه گل چیست ته پای من

ساخته گلزار مصلاى من

صورت حالش چو نمودند باز

گفت که سوگند به دانای راز

کز علل تیغ ندارم خبر

گر چه زمن نیست خبردارتر

« جامی » از آرایش تن پاک شو

در قدم پاک روان خاک شو

شاید از این خاک به گردی رسی

گرد شکافی و به مردی رسی

اخلاق امیرالمؤمنین (علیه السلام)

یک موردش را برایتان بگویم ، ایام حکومتش است ، رئیس جمهور مملکت است ، در راه دارد می آید یک دختر خانمی را می بیند زار زار گریه می کند . علی در مقابل گریه گریه کنندگان طاقت نمی آورد ، دختر خانم ! چی شده ؟ گفت : من کنیزم و کلفت هستم ، پول به من داده اند خرما خریده ام ، خرما خوب نیست ، خانمم گفته برو پس بده و آمده



ام به خرمافروش می گویم : پس بگیر ، می گوید : پس نمی گیرم .

فرمود : بیا با همدیگر برویم من خرمایت را پس بدهم . آمد در مغازه خرمافروش ، خیلی با محبت فرمود : این خرما را عوض بکن . گفت : به تو هیچ ربطی ندارد ، به خرما فروش لات و بی تربیت دوباره فرمودند ، اگر ممکن است عوض کن ، گفت مزاحم کسبم نشو . و از پشت دخل آمد و یک مشت به سینه امیرالمؤمنین (علیه السلام) زد و از مغازه بیرون پرتش کرد . گفت : می گویم برو . به دختر فرمود : خوب این که پس نگرفت بیا برویم در خانه اتان به خانمت بگویم حالا با این خرماها قناعت کن .

هیچ قدرتمندی در روی این کره زمین به این پاکی می شناسید ؟ اینقدر اخلاق والا . دختر راه افتاد ، علی هم راه افتاد ، همسایه روبرویی آمد در مغازه خرمافروش لات ، گفت : با کدام دستت به این سینه زدی ؟ گفت : با این دست . گفت : خوش آمد با این مشتی که به این مرد زدی نه ؟ ! تو فهمیدی این کیست ؟ گفت : نه ، کیست ؟ با این لباس پاره اش آمده بود اینجا مزاحم ما شده بود . گفت : نفهمیدی ؟ گفت : نه ، گفت : این سینه ، صندوق اسرار خداست ، این شوهر فاطمه زهراست ، این پدر حسن و حسین و این امیرالمؤمنین (علیه السلام) است . دوید دنبال امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، آمد خودش را بیندازد روی

پای علی ، زیر بغلش را گرفت ، گفت : مرا ببخش ، بد کردم . فرمود : تو مرا ببخش ، من آمدم مزاحم کاسبی ات شدم . لا اله الا الله .

شما رئیسهای کشورها یک موی علی به تتان هست ؟ خرما را گرفت و بهترین خرما را برای دختر آورد و فرمود : برو ، گفت : علی جان ! دیر شده مرا می زنند . فرمود : خوب من می آیم از جانب تو عذرخواهی می کنم . خانم دید کنیزش دیر کرده ، پنج دفعه هی آمد در



را باز کرد و بیرون را نگاه کرد ، بعد یک مرتبه دید کنیزش با امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد می آید ، علی را می شناخت ، دو لنگه در را باز کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید فرمود : یک مقدار دیر شده عذرش را قبول کن ، گفت : آقا جان ! فدای قدمتمان بشوم ، من این کنیز را به شما بخشیدم . امام هم رو کرد به کنیز ، فرمود : من هم تو را در راه خدا آزاد کردم برو ، این یک مصداق پاکی .

مجلس امشب به نام علی شد ، علی هنوز مظلوم است ، علی هنوز تنهاست ، چند روز است از کنار قبرش صدای ناله های مظلومانه بلند است فرهنگ علی هنوز در دنیا فرهنگ مظلومی است ، پای منبرش یک نفر بلند شد و گفت : به من ظلم شده . فرمود : چقدر به تو ظلم شده ؟ گفت : یک ظلم . فرمود : به تو یک ظلم شده اما به من

به اندازه ریگ های بیابان ، و به تعداد نخ پشم گوسفندان دنیا ظلم شده .

مصیبت جانگناه

زهره داشت جان می داد و اشک می ریخت ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت : چرا گریه می کنی ؟ گفت : به مظلومیت تو گریه می کنم . در دامن خودش جان داد . بعد از ظهر بود ، به حسن و حسین ، و زینب و کلثوم گفت : عزیزانم ! بلند بلند گریه نکنید ، نمی خواهم همسایه های دیوار به دیوارمان هم بفهمند که مادرتان را از دست دادید .

نیمه شب شد بدن دختر پیغمبر را داخل آن حیاط کوچک آورد ، صدا زد : حسن جان ! حسین جان ! شما آب بیاورید ، من بدن مادرتان را با کمک شما غسل بدهم . اما وسط غسل دیدند بابا غسل را رها کرد و آمد صورت به دیوار گذاشت ، شروع کرد بلند بلند گریه کردن . مگر بابا به ما نگفته بلند بلند گریه نکنیم ؟ چرا خودش بلند بلند گریه می کند ؟



آمدند گفتند: بابا چی شده؟ فرمود: دستم به بازوی مادرتان رسید، آنقدر با غلاف شمشیر به بازوی مادرتان زده اند... بعد بدن را کفن کرد و صدا زد حسن جان! حسین جان! دخترانم! این آخرین باری است که مادرتان را می بینید. بچه ها آمدند، دوتا دختر دو طرف بدن مادر سر گذاشتند، امام حسن صورت، امام حسین صورت، ابی عبد الله صورت، کف پای مادر، حسین جان! برای شما سخت تر

بود صورت روی پای مادر یا برای خواهرت زینب وقتی صورت روی گلوی بریده تو گذاشت.

پاورقی

1) نهج البلاغه: خطبه 185، اِرْتَفَعَ عَنِ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ.

2) یونس (10): 44؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

3) نساء (4): 124. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا

4) نهج البلاغه: خطبه 185.

5) ينابيع الموده: 1 / 362، الباب الرابعون، حديث 1. أخرج أحمد بن حنبل في مسنده، و احمد البيهقي في صحيحه عن أبي حمرا، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) من أراد أن ينظر الى آدم في علمه، و الى نوح في عزمه، و الى ابراهيم في حلمه، و الى موسى في هيئته، و الى عيسى في زهده، فلينظر الى علي بن ابي طالب.



و این روایت در مصادر شیعی به طرق مختلف با اختلاف کمی نقل شده است .

6) خوارج حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کافر می دانستند ،

ملل و نحل : 170 ، الايضاح : 48 .

یک مصداق این مطلب روایتی است که : مردی از خوارج خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت : قاتله الله کافراً ما افقهه .

نهج البلاغه : حکمت 412 ؛ بحارالانوار : 33 / 434 ؛ حدیث 643 .

7) نهج البلاغه : نامه 53 .

8) نهج البلاغه : حکمت 131

. همانا دنیا سرای راستی برای کسی است که با آن به راستی برخورد کند ، و خانه عافیت است برای آن که آن را فهمید ، و محل توانگری است برای آن که از آن توشه گرفت ، و جای پند است برای کسی که با آن پند گیرد . مسجد عاشقان خدا ، و جایگاه نماز فرشتگان ، و محل فرود آمدن وحی ، و تجارتخانه اولیاء خداست که در آن کسب رحمت کردند و بهشت را سود بردند .

9) الاقبال : 467 ؛ عوالی اللآلی : 4 / 86 ، حدیث 102 .

10) بقره (2) : 207 .



11) کشف الغمه : 1 / 163 ; بحارالانوار : 40 / 331 ، باب 98 ، حدیث 14 . با کمی اختلاف .

12) در تاریخ ایراد این سخنرانی اشغالگران به شهر مقدس نجف اشرف حمله کرده بودند و گروه زیادی از شیعیان را در کنار حرم شریف حضرت امیرالمؤمنین به خاک و خون کشیدند .